

Submit Date: 25 March 2026

Revise Date: 18 August 2026

Accept Date: 26 August 2026

Initial Publish: 01 September 2026

Final Publish: 23 October 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

A Comparative Study of Unconscionability of Contracts as an Abstract Mechanism for Controlling Contractual Fairness in Iranian and American Law

Moussa Lashkarnejad¹, Mojtaba Nikdoosti^{2*}, Maryam Ghorbanifar²

1. PhD Student, Department of Private Law, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

2. Department of Private Law, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

* Corresponding Author's Email: m.nikdoosti@khuisf.ac.ir

ABSTRACT

The fundamental transformation of contract law from classical formalism to modern justice-oriented approaches has challenged the principle of the binding force of contracts in the face of structural inequalities embedded in unconscionable and adhesion contracts. The present study adopts a comparative-analytical approach to examine the doctrine of unconscionability in light of § 2-302 of the Uniform Commercial Code (UCC) and evaluates its effectiveness in comparison with the traditional institutions of Iranian law. The findings indicate that the American legal system, through a sophisticated distinction between procedural unconscionability (the absence of meaningful choice resulting from oppression or unfair surprise) and substantive unconscionability (one-sided and oppressive contractual terms), and by employing the sliding-scale theory, has established a dynamic mechanism for judicial intervention and contractual adjustment. In contrast, the findings reveal that although Iranian law possesses institutions such as the option of gross disparity (*khiyār al-ghabn*) and the doctrine of necessity (*iḍṭirār*), it remains incapable of effectively controlling imposed and oppressive terms due to the absence of a general theory and its reliance on an all-or-nothing approach to invalidity. Critiquing the fragmented nature of existing protective legislation, this article proposes that the Iranian legislature, drawing inspiration from the UCC model while adapting it to the jurisprudential principles of *lā ḍarar* (the prohibition of harm) and the negation of hardship (*naḥy al-ʿusr wa al-ḥaraj*), should establish a general rule prohibiting unconscionable terms. The cornerstone of such reform could be the conferral of judicial authority to modify contracts and declare partial invalidity, thereby enabling courts to remove or restrict oppressive provisions while preserving the contract itself. This approach would create a sustainable balance between legal certainty and commutative justice.

Keywords: *Unconscionability of Contracts, Contractual Fairness, Adhesion Contracts, Imposed Terms, Khiyār al-Ghabn, Judicial Modification of Contracts, Sliding-Scale Theory.*

How to cite: Lashkarnejad, M., Nikdoosti, M., & Ghorbanifar, M. (2026). A Comparative Study of Unconscionability of Contracts as an Abstract Mechanism for Controlling Contractual Fairness in Iranian and American Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(4), 1-15.



تاریخ ارسال: ۵ فروردین ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲۷ مرداد ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۴ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۱۰ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

بررسی تطبیقی غیرمنصفانه بودن قراردادهای به عنوان سازوکار انتزاعی کنترل عدالت قراردادی در حقوق ایران و آمریکا

موسی لشکرنژاد^۱، مجتبی نیکدوستی^{۲*}، مریم قربانی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق خصوصی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

۲. گروه حقوق خصوصی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: m.nikdoosti@khuif.ac.ir

چکیده

تحول بنیادین حقوق قراردادهای در گذر از صورت‌گرایی کلاسیک به عدالت‌گرایی مدرن، اصل لزوم قراردادهای را در مواجهه با نابرابری‌های ساختاری قراردادهای غیرمنصفانه و الحاقی به چالش کشیده است. پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی تطبیقی-تحلیلی، دگرترین غیرمنصفانه بودن را در پرتو ماده ۳۰۲-۲ قانون متحدالشکل تجاری آمریکا واکاوی نموده و کارایی آن را در قیاس با نهادهای سستی حقوق ایران می‌سنجد. این مطالعه نشان می‌دهد که نظام حقوقی آمریکا با تفکیک هوشمندانه میان نابرابری شکلی (فقدان انتخاب معنادار ناشی از تحمیل یا غافلگیری) و نابرابری ماهوی (شروط یک‌جانبه و ظالمانه)، و با بهره‌گیری از نظریه مقیاس لغزان، مکانیسمی پویا برای مداخله قضایی و تعدیل قرارداد فراهم آورده است. در مقابل، یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که حقوق ایران علی‌رغم برخورداری از نهادهایی چون خیار غبن و قاعده اضطرار، به دلیل فقدان یک نظریه عمومی و اتکا بر رویکرد همه یا هیچ در بطلان، در مهار شروط تحمیلی ناتوان است. این مقاله با نقد رویکرد جزیره‌ای قوانین حمایتی موجود، پیشنهاد می‌کند که قانون‌گذار ایران با الهام از تجربه UCC و بومی‌سازی آن بر بستر قواعد فقهی لاضرر و نفی عسر و حرج، به تأسیس یک قاعده عمومی برای منع شروط غیرمنصفانه مبادرت ورزد. محوریت این اصلاح، می‌تواند اعطای صلاحیت تعدیل قضایی و بطلان جزئی به دادگاه‌ها باشد تا ضمن حفظ اصل قرارداد، مفاد ظالمانه آن را حذف یا محدود نمایند؛ راهکاری که تعادلی پایدار میان امنیت حقوقی و عدالت معاوضی برقرار می‌سازد.

کلیدواژگان: غیرمنصفانه بودن قراردادهای، عدالت قراردادی، قراردادهای الحاقی، شروط تحمیلی، خیار غبن، تعدیل قضایی قرارداد، نظریه مقیاس لغزان

نحوه استناددهی: لشکرنژاد، موسی، نیکدوستی، مجتبی، و قربانی، مریم. (۱۴۰۵). بررسی تطبیقی غیرمنصفانه بودن قراردادهای به عنوان سازوکار انتزاعی کنترل عدالت قراردادی در حقوق ایران و آمریکا. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴(۴)، ۱-۱۵.

همیشه در دل تاریک‌ترین لحظات زندگی بشر، فرصت‌هایی برای بهتر شدن و متحول شدن سبک زندگی انسان‌ها پدید آمده است. زیرا همچنان که عده‌ای در زیر ویرانی‌های جنگ له می‌شوند، عده‌ای بی‌رقیب سر بر می‌آورند و ثروت عظیمی به دست می‌آورند. ثروت نیز مساوی است با سرمایه‌گذاری و رشد تکنولوژی‌های نو و قاعدتاً این تکنولوژی، اولین تأثیر را بر روی رفاه و معیشت مردم خواهد گذاشت. از زمان جنگ جهانی دوم، ماهیت در حال تغییر مصرف، روش‌های فروش و توزیع کالا، استفاده روزافزون از روش‌های متنوع در قراردادهای، رشد قراردادهای استاندارد و... نشان می‌داد که چشم‌انداز اقتصادی و اجتماعی قرن پیش رو به‌شدت در حال متحول شدن است. این تغییرات شتابان در قراردادها باعث می‌شد خریداران دیگر دانش و مهارت کافی برای ارزیابی کیفیت کالایی که می‌خواهند بخرند نداشته باشند. تعادل برقرارشده بین خریدار و فروشنده، در صورتی که تا قبل از آن قائل به تعادل آن باشیم، با استفاده از قراردادهای استاندارد که برای برخورد با مشتریان در مقیاس انبوه ضروری است، به‌طور جدی مختل شده است. بنابراین، بی‌تعادلی قرارداد می‌تواند یک جامعه را دچار چالش و مشکلات فراوانی نماید. در نتیجه، دولت‌ها نمی‌توانند بی‌تفاوت بمانند و برخی از جنبه‌های معاملات بازار را، در تلاش برای برقراری مجدد قدرت چانه‌زنی بین طرفین از طریق روش‌های جبرانی، همچون قراردادن ضمانت اجرا یا بندهای ممنوعیت برخی از شروط ناعادلانه، توانستند به نوعی در قراردادها دخالت نمایند و چهره لکه‌دارشده عدالت قراردادی را تا اندازه‌ای ترمیم نمایند. در حقیقت، دولت‌ها با اعطای حقوقی چون حمایت از منافع اقتصادی، رسیدن به عدالت و رعایت جنبه‌های متعادل‌کننده قرارداد، حقوق اساسی منتج از یک قرارداد دوجانبه را به مصرف‌کنندگان اعطا کرده‌اند. این موارد امکان تحقق نداشت مگر برخی از اصول اولیه قراردادی در معرض

هجوم قرار گیرد؛ بنابراین، اصول اولیه قراردادی مانند اصل آزادی قراردادی تا اندازه‌ای تعدیل و اصلاح گردید تا به نفع طرف آسیب‌پذیر یا ناآگاه معامله باشد (Atiyah, 1979). لذا ضرورت دارد در کنار پرداختن به خا‌ل‌ها و کاستی‌های شروط ناعادلانه در حقوق ایران، نمایی کلی از قوانین تنظیم‌کننده شرایط ناعادلانه در ایالات متحده، متکی بر دکترین نامعقول بودن، بررسی شود:

در حقوق ایران، ضرورت پابندی به خواست افراد جامعه که به شکل قرارداد بروز و ظهور می‌یابد، یکی از اصول اولیه قراردادی است و تاکنون از نگاه دادگاه‌ها و حتی دکترین علم حقوق در پابندی به این اصل خدشه‌ای وارد نشده است. زیرا معتقدند که توازن در حین قرارداد و توسط طرفین آن صورت می‌گیرد و خارج از عدالت است که قراردادی متوازن، توسط شخص ثالثی که می‌تواند دولت یا دادگاه‌ها باشد، نتیجه توافق را به نحو دیگری تفسیر و اجرا نماید. این اصل اولیه را ماده ۱۰ قانون مدنی که به‌عنوان یکی از اصول اساسی حاکمیت اراده در انعقاد قرارداد مورد پذیرش قرار گرفته است، یاری می‌نماید و فرصت مداخلات را از دولت، جهت به تعادل کشاندن قرارداد، سلب می‌نماید. مطابق این اصل، اشخاص قادر خواهند بود به هر نحو و با هر زبانی، شکل و ماهیت قرارداد را سامان دهند و نتایجی که به دلخواه آن‌ها باشد از قرارداد ساطع گردد (Katouzian, 2014). این اصل مختص قانون مدنی ایران نیست و در بسیاری از جوامع، از جمله ایالات متحده، مورد پذیرش قرار گرفته و به گونه‌ای تکامل یافته است که یکی از اصول انکارناپذیر حقوقی شده است؛ به گونه‌ای که تخطی از این اصل امری مذموم و به‌سادگی قابلیت تحقق نخواهد داشت. با وجود مقبولیت اصل آزادی اراده میان جوامع و نظام‌های حقوقی، شکل‌گیری قراردادهای جدید همسو با رشد چشمگیر صنایع و فرونی و پیچیده‌تر شدن قراردادها، خصوصاً قراردادهایی که شکلی از توازن قراردادی را نشان می‌دادند، ولی در بطن خویش با درج شروط ناعادلانه قراردادی موجب به چالش بردن عدالت معاوضی

حقوق امریکا

تبیین دکترین نامعقول بودن

دکترین نامعقول بودن در حقوق، اصلی است که رسالت خود را جلوگیری از اجرای قراردادهایی قرار داده است که به طور محسوسی در عرف اجتماع، توازن قرارداد را در معرض خطر قرار داده و همچنین آشکارا خلاف وجدان حقوقی بوده و متعاقب آن، در ذهن هر شخص آگاهی به صورت ناعادلانه جلوه می‌کند. به بیان دیگر، این دکترین بر پایه اندیشه عدالت و انصاف قراردادی موجودیت یافته و زمانی اعمال می‌شود که استفاده از قواعد صرفاً شکلی و خشک حاکم بر آزادی قراردادها، منتهی به نامتعادل شدن قرارداد و بی‌عدالتی فاحش و غیرقابل چشم‌پوشی گردد (Farnsworth, 2004).

از منظر نظری، این دکترین تلاشی است برای تلفیق و جمع نمودن دو ارزش متعارض و در عین حال ضروری در حقوق قراردادها: آزادی اراده که تجلی نخست آن در قراردادها با عنوان آزادی قراردادها نقش بارز و پررنگی دارد و از سوی دیگر، بی‌تفاوت نبودن نسبت به عدم توازن محسوس قرارداد که در قالب حمایت از انصاف و عدالت اجتماعی ظهور می‌یابد. فلسفه وجودی آن مبتنی بر این است که قرارداد، صرفاً محصول توافق ارادی نیست، بلکه لاجرم می‌بایست که از معیارهای اخلاقی و عدالت‌محور نیز تبعیت کند (Eisenberg, 1982)؛ به عبارت دیگر، هر قراردادی که با وجود صحیح منعقد شدن از لحاظ شکلی، ولی در ساحت و نگاه وجدان عمومی و عرف عقلایی غیرمنصفانه و ناعادلانه جلوه نماید، معقول نیست که از حمایت حقوق برخوردار گردد.

این مفهوم و دکترین برگرفته از این امر است که مرجع تظلم‌خواهی نمی‌تواند صرفاً ارکان قرارداد را ارزیابی و در صورت چیدمان صحیح آن‌ها و قرار گرفتن در محیط تقدس‌گونه قانون، به صحت قرارداد رأی دهد (وجدان دادگاه)، بلکه باید علاوه بر ارکان سستی اعتبار قرارداد، با اهتمام لازم در روند و چگونگی انعقاد قرارداد،

و لک انداختن بر چهره تقدس‌گونه آزادی قراردادی را موجب شد. به گونه‌ای که هیچ عقل سلیمی قبول نمی‌نماید که نسبت به این شروط حاوی نابرابری قراردادی بی‌تفاوت بود و در برابر آن موضعی نگرفت. نمونه بارز این قراردادها، قراردادهای الحاقی و قراردادهایی می‌باشند که به صورت استاندارد به مصرف‌کننده عرضه می‌گردند، بدون اینکه فرصت مذاکره‌ای برای طرف دیگر وجود داشته باشد. مجموعه این عوامل و آسیب دیدن عدالت باعث شد تا نگاه مطلق به آزادی قراردادی کمرنگ‌تر گردد (Ghanavati, 2010).

در نظام‌های حقوقی پیشرفته، به‌ویژه در ایالات متحده، توجه ویژه‌ای به این موضوع شده است و قوانین متعددی برای جلوگیری از شروط ناعادلانه تصویب و اجرا شده است (Atiyah, 1979). در حالی که در این کشور، با تدوین دستورالعمل‌ها و قوانین مختلف، به‌وضوح به مقابله با شروط ناعادلانه پرداخته شده است، در حقوق ایران، این موضوع هنوز به‌طور جامع و مشخص حل نشده است. وجود خلأهای قانونی در این زمینه و نبود یک رویکرد روشن در برخورد با شروط ناعادلانه، باعث بروز مشکلاتی در حفظ حقوق مصرف‌کنندگان و برقراری تعادل قراردادی در ایران شده است. بنابراین، بررسی و تحلیل رویکردهای حقوق ایران و مقایسه آن با دیگر نظام‌های حقوقی، نه تنها برای بهبود قوانین داخلی، بلکه برای افزایش عدالت و شفافیت در نظام حقوقی کشور از اهمیت زیادی برخوردار است.

این تحقیق با هدف شناسایی و تحلیل رویکردهای مختلف حقوق ایران و امریکا نسبت به شروط ناعادلانه قراردادی و ارائه پیشنهاداتی برای اصلاحات قانونی در ایران انجام می‌شود. هدف اصلی این تحقیق، شناسایی و تحلیل رویکردهای مختلف نظام‌های حقوقی ایران و امریکا نسبت به شروط ناعادلانه قراردادی در پرتو نظریه غیرمعقول بودن و قانون UCC است.

چارچوب تحلیلی: غیرمنصفانه بودن شکلی و ماهوی

غیرمنصفانه بودن شکلی

غیرمنصفانه بودن شکلی در دکترین حقوق قراردادهای ایالات متحده آمریکا، به عنوان رکن مقدماتی در احراز بطلان یا تعدیل قرارداد، بر آسیب شناسی فرآیند تکوین عقد و نارسایی های ساختاری در مرحله توافق و فقدان انتخاب معنادار برای طرف ضعیف تر تمرکز دارد. این مفهوم که مبانی تقنینی آن در ماده ۲-۳۰۲ قانون متحدالشکل تجاری (UCC) و اصول تکمیلی آن در رویه کامن لا تبیین شده است، اساساً به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا فرآیند چانه زنی منجر به سلب انتخاب معنادار از یکی از طرفین شده است یا خیر؟

در رویه قضایی، تحلیل غیرمنصفانه بودن شکلی بر دو محور بنیادین، تحمیل و غافلگیری استوار است. مؤلفه تحمیل ناشی از نابرابری فاحش در قدرت چانه زنی است که در قراردادهای الحاقی به اوج خود می رسد؛ جایی که طرف قوی تر شرایط را با رویکرد پذیرش یا رد دیکته کرده و طرف ضعیف تر به دلیل انحصار یا فقدان جایگزین های بازار، ناچار به پذیرش آن خواسته و شروط نابرابر است. در مقابل، مؤلفه غافلگیری به تاکتیک های گمراه کننده در تدوین متن قرارداد اشاره دارد، نظیر اختفای شروط سلب مسئولیت در میان متون طولانی، استفاده از حروف ریز، یا بهره گیری از ادبیات حقوقی پیچیده و نامفهوم که عملاً امکان درک آگاهانه و حصول تراضی واقعی را از طرف مقابل سلب می کند (Rakoff, 1983).

دادگاه های ایالات متحده، به ویژه در ایالاتی نظیر کالیفرنیا و نیویورک، در برخورد با این پدیده از رویکرد مقیاس لغزان بهره می برند. بر اساس این رویکرد تحلیلی، هرچه نقص شکلی در فرآیند انعقاد شدیدتر و عنصر تحمیل یا غافلگیری بارزتر باشد، دادگاه برای مداخله قضایی و بی اثر کردن قرارداد، به درجه کمتری از غیرمنصفانه بودن ماهوی نیاز خواهد داشت. بنابراین،

موقعیت طرفین و جایگاهی که منجر به شکل گیری قرارداد گردیده است، ارزیابی کند که آیا مضمون یا نتیجه توافق با معیارهای انصاف، وجدان عمومی و اصول اخلاقی سازگار است یا خیر و به جای «صحت صوری قرارداد»، می بایست از وجدان دادگاه نیز یاری گرفته و آن را بیدار نماید. بنابراین، دکترین نامعقول بودن ابزاری است برای کنترل اخلاقی قراردادها در مرز میان قانون و عدالت و با تسری در قوانین، به نظام حقوقی این امکان را می دهد که در موارد استثنایی از اجرای قواعد خشک قراردادی صرف نظر کند تا عدالت مادی برقرار شود (Atiyah, 1979). این مقرر، یعنی دکترین نامعقول بودن، از حیث قانونی جایگاه مشخص و مکتوبی در نظام کامن لا دارد و حتی توانسته است در ایالات متحده آمریکا و در ماده ۲-۳۰۲ از قانون متحدالشکل تجاری UCC و رویه قضایی تصریح و توسعه یابد؛ به گونه ای که یکی از ابزارهای قدرتمند برای عدالت خواهی در قراردادها به شمار می رود. قضات امریکایی با تمسک به این دکترین، نسبت به قراردادهایی که اجرای آن ها در شرایط خاص ظالمانه تلقی می شود، دارای حق وتوی قدرتمندی خواهند بود که می توانند از اجرای این قبیل قراردادها امتناع کنند.

با این حال، در حقوق ایران، هرچند مقرره ای تحت عنوان نامعقول بودن وجود ندارد، ولی می توان گفت فلسفه مشابه این دکترین در برخی مواد قانونی و قواعد فقهی به صورت ضمنی پذیرفته شده است (Mohaghegh Damad, 2012)؛ از جمله: ماده ۱۰ قانون مدنی که قراردادهای را در حدود قانون نافذ می داند، اما به واسطه اصولی چون عدالت و نظم عمومی، به دادگاه اجازه می دهد که قراردادهای ناعادلانه را نپذیرد. ماده ۹۷۵ ق.م. که مانع اجرای قرارداد یا قانونی می شود که مخالف با نظم عمومی یا اخلاق حسنه باشد. ماده ۴۱۶ ق.م. که غبن فاحش را موجب خیار می داند و از اجرای توافقات فاحشاً ناعادلانه جلوگیری می کند (Katouzian, 2014).

غیرمنصفانه بودن شکلی صرفاً یک ایراد فنی نیست، بلکه ابزاری برای سنجش صحت اراده باطنی و صیانت از عدالت معاوضی در برابر سوءاستفاده از عدم تقارن اطلاعاتی و موقعیتی در بستر تجارت مدرن محسوب می‌شود. این دکترین مانع از آن می‌شود که آزادی قراردادی به ابزاری برای مشروعیت بخشیدن به توافقاتی تبدیل شود که در فضایی عاری از مذاکره آزاد و آگاهی کامل شکل گرفته‌اند (Rakoff, 1983).

غیرمنصفانه بودن ماهوی

در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا، دکترین غیرمنصفانه بودن ماهوی به‌عنوان رکن دوم و مکمل آزمون غیرمنصفانه بودن، از بررسی فرآیند تشکیل عقد عبور کرده و مستقیماً بر محتوای مفاد قرارداد و نتایج حاصل از آن تمرکز دارد. برخلاف جنبه شکلی که به نارسایی‌های اراده و فقدان انتخاب می‌پردازد، جنبه ماهوی به ارزیابی عدالت معاوضی و تعادل عینی حقوق و تکالیف طرفین اختصاص دارد. مبنای قانونی این مفهوم در ماده ۲-۳۰۲ قانون متحدالشکل تجاری (UCC) و بند ۲۰۸ بازنویسی دوم قراردادها نهفته است، اما معیارهای تشخیص آن عمدتاً از طریق رویه قضایی و آرای که در این خصوص صادر شده، تکوین یافته است (Atiyah, 1979). در تحلیل حقوقی، شرط تحقق غیرمنصفانه بودن ماهوی، وجود شروطی است که به‌طور نامعقولی یک‌جانبه یا بیش از حد ناعادلانه باشند. استاندارد غالب در دادگاه‌های فدرال و ایالتی برای احراز این وصف، معیارِ تکان‌دهنده وجدان است. بدین معنا که عدم تعادل در قرارداد باید چنان فاحش باشد که با عرف‌های رایج تجاری و اصول بنیادین انصاف در تضاد قرار گیرد. این دکترین صرفاً برای اصلاح یک معامله بد یا جبران اشتباه در محاسبه سود و زیان طراحی نشده است، بلکه ابزاری برای مقابله با شروطی است که عملاً ماهیت قرارداد را از کارکرد اصلی خود تهی می‌کنند (Hillman, 1997).

مصادیق بارز غیرمنصفانه بودن ماهوی در رویه قضایی آمریکا شامل مواردی نظیر قیمت‌های گزاف و غیرعادلانه که چندین برابر ارزش بازار است، شروط سلب مسئولیت کلی که حتی تقصیر سنگین را پوشش می‌دهند، محدودیت‌های شدید بر جبران خسارت و شروط داوری اجباری که هزینه‌های دادرسی را به‌نحوی ناعادلانه بر طرف ضعیف‌تر تحمیل می‌کنند، می‌شود. دادگاه در مواجهه با چنین شروطی، با بررسی بستر تجاری و هدف قرارداد، تلاش می‌کند تا مرز میان سودجویی مجاز و ظلم قراردادی را ترسیم کند. و در صورتی که این معیارها، قرارداد را یک‌جانبه و دچار ظلم قراردادی یابند، سعی در مداخله جهت بازگرداندن عدالت پایمال‌شده به‌وسیله بطلان عقد و یا تعدیل شروط ضمن آن برمی‌آیند.

نکته حائز اهمیت در دکترین حقوقی کشور آمریکا این است که اگرچه برخی محاکم وجود همزمان غیرمنصفانه بودن شکلی و ماهوی را برای بطلان عقد ضروری می‌دانند، اما شدت غیرمنصفانه بودن ماهوی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند (Hillman, 1997). در واقع، هنگامی که مفاد قرارداد به شکلی انحصاری و ظالمانه منافع یک طرف را تأمین کرده و طرف دیگر را در وضعیتی اسفبار قرار می‌دهد، دادگاه‌ها با استناد به اختیارات خود، از اجرای آن شروط خودداری کرده یا با استفاده از قاعده «قلم آبی»، تنها بخش‌های فاسد را حذف و مابقی قرارداد را جهت حفظ انصاف اجرا می‌کنند. بنابراین، غیرمنصفانه بودن ماهوی به‌عنوان تضمینی برای نظم عمومی و اخلاق حسنه عمل می‌کند تا از تبدیل شدن قرارداد به ابزار سرکوب اقتصادی اقشار ضعیف جامعه جلوگیری نماید (Hillman, 1997).

دکترین مقیاس لغزنده

با وجود اینکه این تحقیق تاب باز نمودن بحثی جدید در قالب دکترینی دیگر را برنمی‌تابد، اما دکترین مقیاس لغزنده که در ایالات متحده توسط قضات و صدور رویه‌های قضایی بسیار به آن استناد

ظاهری در فرم قرارداد، شروطی به شدت ناعادلانه را به طرف دیگر تحميل کنند، و همچنین نمی توانند با استناد به معقول بودن نسبی مفاد قرارداد، از زیر بار مسئولیت تحميل قرارداد در شرایط فقدان اراده آزاد شانه خالی کنند. در نهایت، مقیاس لغزان به عنوان ابزار تنظیم گر قضایی، تعادل ظرفیتی میان اصل آزادی قراردادها و لزوم حراست از قراردادها، یعنی پلیس قراردادها، برقرار می سازد تا از مشروعیت بخشیدن به سوءاستفاده های ناشی از عدم تقارن قدرت جلوگیری نماید (Slawson, 1971).

تحلیل انتقادی دکترین غیرمنصفانه بودن از منظر کارایی اقتصادی

دکترین غیرمنصفانه بودن در حقوق ایالات متحده، اگرچه با هدف حمایت از طرف ضعیف تر و تحقق عدالت توزیعی در بستر قراردادها توسعه یافته است، اما از سوی اندیشمندان مکتب تحلیل اقتصادی حقوق با نقدهای جدی و بنیادینی مواجه است. رویکرد اقتصادی که بر پیش فرض عقلانیت جامعه مصرف کنندگان و کنشگرهای بازار، بیشینه سازی ثروت و کارایی تخصیصی استوار است، مداخله قضایی در مفاد قراردادها به بهانه غیرمنصفانه بودن را مخل نظم بازار و در تضاد با اصول آزادی قراردادها می داند. نقد اقتصادی بر این گزاره استوار است که مبادلات داوطلبانه، به خودی خود، بهینه هستند و بهترین تصمیم را می گیرند، حتی در نبود تصمیمات داوطلبانه می توان قائل به نقش کنترل گری مکانیسم بازار داشت. بنابراین، هرگونه مداخله پسینی دادگاهها در تعدیل یا ابطال شروط قراردادی، منجر به ناکارآمدی و تحميل هزینه های پنهان بر جامعه، به ویژه بر همان قشر آسیب پذیری می شود که این دکترین قصد حمایت از آن را دارد (Kronman, 1980).

اختلال در سیگنال های قیمتی و افزایش هزینه های مبادله

نخستین و محوری ترین نقد اقتصادی، ناظر بر افزایش هزینه های مبادله است. منتقدان اقتصادی استدلال می کنند که شروط قراردادی، حتی شروط سخت گیرانه، و قیمت کالا، اجزای

و استفاده می شود، شایسته است که در بحثی مجزا مورد بررسی و موشکافی قرار گیرد تا جایگاه و نقش آن به درستی تبیین گردد. در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا، اگرچه قاعده عمومی حاکم بر دکترین غیرمنصفانه بودن مستلزم وجود همزمان هر دو عنصر شکلی و ماهوی جهت بی اثر کردن قرارداد است، اما رویه قضایی مدرن، به ویژه در ایالاتی نظیر کالیفرنیا، از رویکردی پویا تحت عنوان نظریه مقیاس لغزان پیروی می کند. این نظریه که برداشتی منعطف از ماده ۲-۳۰۲ قانون متحدالشکل تجاری (UCC) محسوب می شود، به جای نگرستن به دو رکن شکلی و ماهوی به عنوان دو محفظه مجزا و مستقل، آن ها را در یک پیوستار تعاملی و در کنار هم تحلیل می کند (Slawson, 1971).

کارکرد اصلی نظریه مقیاس لغزان، ایجاد یک رابطه همبستگی معکوس میان ایرادات شکلی و ماهوی است. بر اساس این مکانیسم تحلیلی، دادگاه ها برای صدور حکم به عدم نفوذ یا بطلان قرارداد، نیازمند احراز درجه یکسانی از هر دو عنصر نیستند؛ بلکه شدت در یکی، ضعف در دیگری را جبران می کند. بدین معنا که هرچه غیرمنصفانه بودن شکلی شدیدتر باشد، مانند قراردادهای الحاقی با ماهیت تحمیلی شدید و فقدان مطلق حق چانه زنی، دادگاه برای مداخله قضایی به درجه کمتری از غیرمنصفانه بودن ماهوی نیاز دارد. در مقابل، چنانچه مفاد قرارداد از نظر ماهوی به شدت ظالمانه و تکان دهنده وجدان باشد، اثبات درجه خفیفی از نارسایی شکلی، مانند غافلگیری جزئی، برای ابطال شرط کفایت می کند (Slawson, 1971).

این دکترین در تحلیل های حقوقی خود تلاش می نماید که گذار از شکل گرایی خشک به عدالت گرایی رویه ای را هوار نماید. این رویکرد به دادرس اجازه می دهد تا ارزیابی کل گرایانه، یعنی تمام جوانب قرارداد را در نظر بگیرد، از قرارداد داشته باشد. فایده عملی این نظریه آن است که راه فرار را بر تدوین کنندگان قراردادهای تجاری می بندد؛ چراکه آنان نمی توانند با رعایت حداقل های

کارایی قراردادهای الحاقی و استاندارد

از منظر حقوق و اقتصاد، حمله به قراردادهای الحاقی تحت عنوان نابرابری قدرت چانه‌زنی و غیرمنصفانه بودن شکلی، نادیده گرفتن کارکردهای اقتصادی این قراردادهاست. قراردادهای استاندارد با حذف هزینه‌های گراف مذاکره انفرادی برای هر تراکنش، صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس و برآورد یک قرارداد را ایجاد می‌کنند که در نهایت منجر به کاهش قیمت نهایی محصول می‌شود. منتقدان اقتصادی معتقدند که عدم مطالعه شروط توسط مصرف‌کننده نه ناشی از جهل یا تحمیل، بلکه ناشی از بی‌توجهی عقلانی است؛ چراکه هزینه زمان صرف‌شده برای درک متون حقوقی پیچیده، بیش از منافع حاصل از آن است. مداخله دادگاه‌ها در این ساختار کارآمد، صرفاً اصطکاک تجاری را افزایش داده و مزیت رقابتی تولید انبوه قراردادها را از بین می‌برد (Rakoff, 1983).

عدم قطعیت حقوقی و ریسک‌گریزی تجاری

در نهایت، ابهام ذاتی در معیارهای تشخیص غیرمنصفانه بودن، مانند معیار تکان‌دهنده وجدان، نوعی ناامنی حقوقی ایجاد می‌کند. فعالان اقتصادی نمی‌توانند پیش‌بینی کنند که کدام شرط در آینده توسط قاضی باطل خواهد شد. این ریسک حقوقی باعث می‌شود بنگاه‌ها رفتارهای محافظه‌کارانه اتخاذ کنند و از ارائه محصولات یا خدمات نوآورانه که نیازمند ساختارهای قراردادی پیچیده است، اجتناب ورزند. از دیدگاه اقتصادی، دادگاه‌ها فاقد صلاحیت و اطلاعات لازم برای تشخیص قیمت عادلانه یا توزیع ریسک منصفانه هستند و جایگزین کردن صلاحیت قضایی به جای منطق بازار، منجر به تخصیص غیربهینه منابع می‌شود (Kronman, 1980).

در مجموع، تحلیل اقتصادی حقوق بر این نظر است که دکتین غیرمنصفانه بودن باید دامنه‌ای بسیار محدود داشته باشد و صرفاً بر نقص‌های بازار، نظیر کلاهبرداری، انحصار کامل یا فقدان اهلیت،

جدایی‌ناپذیر یک بسته اقتصادی واحد هستند. زمانی که دادگاه‌ها یک شرط را به دلیل غیرمنصفانه بودن ماهوی، مثلاً سلب حق شکایت یا بهره‌گراف، حذف می‌کنند، در واقع توازن ریسک و بازده بنگاه اقتصادی را برهم می‌زنند. بنگاه‌های اقتصادی برای جبران ریسک حقوقی ناشی از عدم قطعیت در اجرای قراردادها و هزینه‌های احتمالی دادرسی، ناچار به افزایش قیمت پایه کالا یا خدمات برای تمام مصرف‌کنندگان خواهند بود. این امر به معنای تحمیل یک مالیات پنهان بر تمام مصرف‌کنندگان است. بنابراین، مداخله دادگاه نه تنها هزینه مبادله را افزایش می‌دهد، بلکه مکانیسم قیمت‌ها را به عنوان سیگنال‌دهنده کمیابی و ریسک، مخدوش می‌سازد (Kronman, 1980).

پارادوکس حمایت و اثرات توزیعی معکوس

نقد عمیق‌تر، متوجه پیامدهای توزیعی این دکتین است. تحلیل‌گران اقتصادی بر این باورند که دکتین غیرمنصفانه بودن اغلب نتایجی پس‌رونده دارد. برای مثال، در قراردادهای اعطای اعتبار به افراد کم‌درآمد، شروط سخت‌گیرانه، مانند وثیقه‌گیری متقاطع، ابزاری برای تضمین بازپرداخت وام توسط افراد پرریسک یا کم‌درآمد است. اگر دادگاه این شروط را باطل کند، عرضه‌کنندگان اعتبار یا باید نرخ بهره را برای همه افزایش دهند یا از اعطای وام به افراد کم‌درآمد و پرریسک خودداری کنند (خروج از بازار). در حالت اول، پدیده‌ای تحت عنوان «یارانه متقاطع» رخ می‌دهد؛ بدین معنا که مشتریان خوش‌حساب و کم‌ریسک ناچارند هزینه ریسک مشتریان پرخطر را بپردازند. در حالت دوم، فقیرترین اقشار جامعه که گزینه‌های محدودی دارند، عملاً از دسترسی به بازار دریافت اعتبار محروم می‌شوند. بنابراین، دکتین مذکور به جای توانمندسازی طبقات ضعیف، با کاهش گزینه‌های قراردادی، رفاه آنان را به طرز چشمگیری کاهش یا تحت‌الشعاع ریسک بالا قرار می‌دهد (Kronman, 1980).

نهادهای سنتی قانون مدنی: قرابت‌ها و تفاوت‌ها

در تحلیل نهادهای سنتی حقوق ایران که قابلیت مقابله با شروط غیرعادلانه را دارند، سه مفهوم خیار غبن، اضطراب و نظم عمومی برجستگی می‌یابند که هر یک با چالش‌هایی در تطبیق با مفهوم مدرن غیرمعقول بودن روبه‌رو هستند:

خیار غبن در برابر غیرمنصفانه بودن ماهوی

نزدیک‌ترین نهاد سنتی به غیرمنصفانه بودن ماهوی، نهاد خیار غبن است (مواد ۴۱۶ الی ۴۲۱ قانون مدنی). غبن فاحش به معنای عدم تعادل فاحش میان ارزش عوضین در زمان عقد است. با این حال، تفاوت بنیادین در این است که غبن در حقوق ایران ماهیتی صرفاً عینی و متکی به اعداد و ارقام ریاضی است. بنابراین، بر پایه قیمت روز بازار سنجیده می‌شود، در حالی که غیرمنصفانه بودن در حقوق آمریکا ترکیبی از عناصر شکلی (فرآیند) و ماهوی است. به علاوه، ضمانت اجرای غبن، حق فسخ برای مغبون است، اما دکتین غیرمنصفانه بودن به قاضی اجازه تعدیل قرارداد یا حذف شرط فاسد را می‌دهد؛ امری که در حقوق سنتی ایران، جز در موارد استثنایی، با چالش مواجه است.

تمایز اضطراب و اکراه در برابر غیرمنصفانه بودن شکلی

در دکتین آمریکا، تحمیل ناشی از نابرابری قدرت چانه‌زنی، رکنی از غیرمنصفانه بودن شکلی است. در حقوق ایران، ماده ۲۰۶ قانون مدنی صراحتاً بیان می‌دارد: «اگر کسی در نتیجه اضطراب اقدام به معامله کند، مکره محسوب نشده و معامله اضطرابی معتبر خواهد بود». این رویکرد سخت‌گیرانه باعث می‌شود که سوءاستفاده از نیاز شدید طرف مقابل، که در حقوق مدرن از مصادیق بهره‌کشی غیرمنصفانه است، در حقوق ایران لزوماً منجر به بطلان عقد نشود، مگر آنکه اضطراب به حد سلب اراده برسد یا مشمول عنوان سوءاستفاده از حق گردد تا مورد حمایت حقوق گردد و از آنجایی که این امری ثبوتی است، اثبات آن بسیار دشوار خواهد بود و به‌خوبی نمی‌تواند تضمینی جهت اجرای عدالت قلمداد گردد.

تمرکز کند (ایرادات شکلی). گسترش این دکتین به حوزه ماهوی و کنترل قیمت‌ها یا توزیع ریسک، اگرچه با انگیزه‌های انسان‌دوستانه و اخلاقی صورت می‌گیرد، اما در عمل با نادیده گرفتن پیامدهای ثانویه اقتصادی، به کاهش کارایی کل، افزایش قیمت‌ها و محدودیت دسترسی گروه‌های کم‌درآمد به بازار می‌انجامد. لذا، از این منظر، احترام به اصل آزادی قراردادها حتی در موارد به‌ظاهر سخت‌گیرانه، در بلندمدت متضمن رفاه اجتماعی بیشتری نسبت به شیوه‌های کنترل قضایی شروط غیرعادلانه خواهد بود.

بازخوانی تطبیقی نظام حقوقی ایران در مواجهه با شروط

غیرمنصفانه

فقدان نظریه عمومی و پراکندگی تقنینی

در مطالعه تطبیقی حقوق قراردادها، در حالی که نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا و کشورهای کامن‌لا، با اتکا به ماده ۲-۳۰۲ قانون متحدالشکل تجاری (UCC) و رویه قضایی پویا، به دکتین عمومی غیرمنصفانه بودن دست یافته‌اند، نظام حقوقی ایران فاقد یک عنوان مجرمانه یا مدنی عام تحت عنوان شرط غیرمنصفانه در بدنه اصلی قانون مدنی است. حقوق ایران که ریشه در فقه امامیه و حقوق رومی-ژرمنی، به واسطه اقتباس از قانون مدنی فرانسه، دارد، بر اصل بنیادین حاکمیت اراده و لزوم قراردادها که در مواد ۱۰ و ۲۱۹ قانون مدنی تبلور یافته، تأکید مؤکد دارد. در این رویکرد سنتی، اصل بر صحت هر توافقی است، مگر آنکه صریحاً مخالف شرع یا قانون امری باشد (Katouzian, 2014). با این حال، فقدان یک عنوان صریح، به معنای بی‌دفاع بودن نظام حقوقی در برابر شروط ظالمانه نیست؛ بلکه حقوق ایران از طریق نهادهای حقوقی جایگزین و قوانین خاص متأخر، تلاش نموده است کارکردی مشابه دکتین غیرمنصفانه بودن را بازسازی نماید.

نظم عمومی و اخلاق حسنه

ماده ۹۷۵ قانون مدنی به دادگاه‌ها اجازه می‌دهد از اجرای قراردادهایی که مخالف اخلاق حسنه یا نظم عمومی هستند جلوگیری کنند. این ماده، ظرفیت بالقوه بالایی برای ایفای نقش غیرمنصفانه بودن ماهوی دارد. اگر شرطی چنان ناعادلانه باشد که وجدان عمومی را جریحه‌دار کند (تکان‌دهنده وجدان)، دادرس می‌تواند با استناد به این ماده آن را باطل اعلام کند. با این حال، رویه قضایی ایران در تفسیر نظم عمومی بسیار مضیق عمل کرده و معمولاً از آن برای تعدیل شروط تجاری ناعادلانه استفاده نمی‌کند.

قراردادهای الحاقی در بستر حقوق ایران

یکی از چالش‌های اصلی، وضعیت قراردادهای الحاقی در حقوق ایران است. برخلاف حقوق مصرف‌کننده غرب که قراردادهای الحاقی را ذاتاً مشکوک و نیازمند نظارت ویژه می‌داند، قانون مدنی ایران تمایزی میان قراردادهای با مذاکره آزاد و قراردادهای استاندارد قائل نشده است. ماده ۱۰ قانون مدنی چتر حمایتی خود را بر سر هر دو می‌گستراند. این خلأ قانونی باعث شده است که بنگاه‌های بزرگ، نظیر بانک‌ها، بیمه‌ها و خودروسازان، با استناد به امضای مشتری ذیل قراردادهای طولانی و پیچیده، اصل آزادی قراردادها را دستاویزی برای تحمیل شروط معافیت از مسئولیت یا سلب حقوق قانونی قرار دهند. در این راستا، فقدان دکرین غیرمنصفانه بودن شکلی، یعنی بررسی عنصر غافلگیری و ریزنوشته‌ها، به شدت احساس می‌شود.

تحولات نوین تقنینی: همگرایی با استانداردهای جهانی

با این حال و با وجود تصویب قانون مدنی، قانون‌گذار ایران در دو دهه اخیر با تصویب قوانین خاص، گام‌های بلندی به سوی پذیرش مفهوم شروط غیرمنصفانه برداشته است. این قوانین نشان‌دهنده گذار از قراردادهای داوطلبانه به عدالت معاوضی است:

قانون تجارت الکترونیکی (۱۳۸۲):

ماده ۴۶ این قانون، استفاده از شروط غیرمنصفانه را در معاملات الکترونیکی ممنوع کرده و برای آن ضمانت اجرای بطلان در نظر گرفته است. همچنین قواعد مربوط به حق انصراف در این قانون، تلاشی برای جبران نابرابری اطلاعاتی و فقدان مذاکره در فضای مجازی است که هم‌راستا با دکرین‌های حمایت از مصرف‌کننده در امریکا است.

قانون حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان (۱۳۸۸):

این قانون نقطه عطفی در شناسایی شروط غیرمنصفانه محسوب می‌شود. فصل سوم این قانون و آیین‌نامه‌های اجرایی آن، تحمیل شروطی که منجر به عدم تعادل فاحش در حقوق و تکالیف طرفین شود را ممنوع کرده است (Adel & Shamsollahi, 2018). به‌طور خاص، درج شروطی که حق شکایت مشتری را سلب کند یا مسئولیت عرضه‌کننده را در صورت عیب کالا به‌طور کلی اسقاط نماید، باطل شناخته شده است. این رویکرد دقیقاً منطبق بر مفهوم غیرمنصفانه بودن ماهوی در حقوق آمریکاست.

مقررات بانکی و رویه قضایی دیوان عالی کشور:

در سال‌های اخیر، شورای پول و اعتبار و بانک مرکزی با صدور بخشنامه‌هایی، بانک‌ها را ملزم به استفاده از قراردادهای تپ و یکنواخت کرده‌اند تا از درج شروط تحمیلی، مانند اخذ وکالت‌های بلاعزل گسترده یا نرخ‌های سود مرکب فراتر از مصوبات، جلوگیری کنند. رأی وحدت رویه شماره ۷۹۴ دیوان عالی کشور (۱۳۹۹) که شروط قراردادی بانک‌ها در خصوص نرخ سود مازاد بر مصوبات بانک مرکزی را باطل اعلام کرد، نمونه بارزی از مداخله قضایی برای مقابله با زیاده‌خواهی قراردادی و حمایت از طرف ضعیف‌تر در برابر شروط غیرمنصفانه است.

تحلیل انتقادی و لزوم تدوین نظریه عمومی

بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که حقوق ایران در حال تجربه یک دوگانگی است. از یک سو، حقوق عمومی قراردادهای، مبتنی بر

نتیجه‌گیری

پژوهش تطبیقی حاضر در واکاوی دکترین غیرمنصفانه بودن در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا و امکان‌سنجی پذیرش آن در حقوق ایران، رهیافتی نوین را در تقابل میان دو اصل بنیادین حاکمیت اراده و عدالت معاوضی آشکار می‌سازد. برآیند این مطالعه نشان می‌دهد که ماده ۲-۳۰۲ قانون متحدالشکل تجاری (UCC)، با عبور از روش خشک سده نوزدهم، الگویی کارآمد از مداخله قضایی قاعده‌مند را ارائه داده است. در این الگو، دادرس نه یک مجری مکانیکی الفاظ، بلکه پاسداری فعال برای انصاف است که با بهره‌گیری از نظریه مقیاس لغزان، تعامل میان نابرابری‌های شکلی (فرآیند معیوب انعقاد) و بی‌عدالتی‌های ماهوی (مفاد ظالمانه) را رصد می‌کند.

در سوی مقابل، نظام حقوقی ایران اگرچه در بستری سنتی و مبتنی بر فقه امامیه، نهادهایی نظیر خیار غبن، قاعده لاضرر و نظم عمومی را در اختیار دارد، اما این ابزارها به دلیل ماهیت پراکنده و تفاسیر مضیق، فاقد چابکی لازم برای مواجهه با پیچیدگی‌های قراردادهای الحاقی مدرن هستند. قوانین حمایتی متأخر، نظیر قانون تجارت الکترونیکی و حمایت از مصرف‌کننده، هرچند گام‌هایی رو به جلو محسوب می‌شوند، اما به دلیل فقدان یک نظریه عمومی در بدنه اصلی حقوق مدنی، همچنان خصلتی استثنایی و جزیره‌ای دارند. از این‌رو، نگارنده بر این باور است که نظام حقوقی ایران برای گذار از صورت‌گرایی حقوقی به عدالت‌گرایی قراردادی، نیازمند یک اصلاح تقنینی ساختاری با الهام از تجربه موفق ماده ۲-۳۰۲ UCC، اما بومی‌سازی‌شده با مبانی فقهی است. این اصلاحات باید بر سه محور بنیادین استوار باشد:

نخست، تأسیس یک قاعده عمومی قانونی که به‌صراحت انعقاد قرارداد تحت شرایط تحمیل و غافلگیری را موجبی مستقل برای بی‌اعتباری بداند.

قانون مدنی، همچنان وفادار به اصول کلاسیک آزادی اراده و عدم مداخله دادرس باقی مانده است و قاضی ایرانی ابزارهای صریحی برای تعدیل قرارداد، نظیر قاعده، صرفاً بر مبنای بی‌انصافی ندارد. در حالی که در حقوق آمریکا، با تمسک به نظریه و قاعده Blue-pencil یا قلم آبی، نسبت به تعدیل قراردادهای غیرمنصفانه اقدام می‌نمودند. از سوی دیگر، حقوق خاص، مصرف‌کننده، بانکداری و بیمه، با شتاب به سمت پذیرش استانداردهای جهانی شروط غیرمنصفانه حرکت می‌کند.

تفاوت اصلی در این است که در حقوق آمریکا، دکترین غیرمعقول بودن یک ابزار انعطاف‌پذیر قضایی است که قاضی می‌تواند در هر پرونده‌ای بنا به صلاحدید خود آن را اعمال کند. اما در حقوق ایران، مقابله با شروط غیرمنصفانه عمدتاً متکی بر نصوص قانونی صریح است و دست قاضی برای تفسیر موسع از بی‌انصافی بسته است.

نتیجه آنکه، نظام حقوقی ایران برای پر کردن خلأ موجود، نیازمند اصلاح قانون مدنی یا تصویب قانونی جامع در خصوص شروط غیرمنصفانه در قراردادها است که شامل معیارهای ذیل باشد:

۱. تعریف دقیق شروط غیرمنصفانه مبتنی بر معیارهای عینی و شخصی (سوءاستفاده از وضعیت اضطرار یا جهل)
۲. اعطای اختیار به دادگاه‌ها برای ابطال جزئی یا تعدیل قرارداد، به جای بطلان کل قرارداد.

۳. گسترش دامنه شمول این قواعد از قراردادهای مصرف‌کننده به کلیه قراردادهای الحاقی، حتی در روابط تجاری میان بنگاه‌های کوچک و بزرگ.

این تحول، نه تنها امنیت قضایی را افزایش می‌دهد، بلکه با نزدیک کردن حقوق ایران به استانداردهای بین‌المللی، بستر مناسب‌تری برای سرمایه‌گذاری خارجی و تجارت مدرن فراهم می‌آورد.

قراردادی و امنیت اجتماعی، نه تنها خلأهای موجود در حمایت از طرف ضعیف قرارداد را مرتفع می‌سازد، بلکه با ارتقای شاخص‌های عدالت حقوقی، بستری مطمئن‌تر برای ثبات اقتصادی و توسعه روابط تجاری در کشور فراهم خواهد آورد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The transformation of contract law from classical formalism toward modern contractual justice has fundamentally reshaped the normative meaning of freedom of contract, particularly in legal systems confronted with mass transactions, standard-form agreements, adhesion contracts, informational asymmetry, and unequal bargaining power. The classical model of contract treated the agreement as the autonomous product of private will and generally assumed that the parties themselves were best positioned to determine the content, value, and risks of their exchange. Under this model, judicial intervention in the substance of the bargain was considered exceptional because the binding force of contract was understood as a direct consequence of party autonomy and private ordering (Atiyah, 1979). However, the emergence of large-scale commercial transactions, consumer markets, standard contracts, and technically complex goods weakened the empirical assumptions underlying classical contract theory. In many modern contracts, the weaker party does not genuinely negotiate the terms, does not fully understand hidden or technical clauses, and often has no meaningful alternative except acceptance or exclusion from the market. This

دوم، گذار از نظام دوگانی صحت/بطلان به نظام تعدیل قضایی؛ و به جای ابطال کل قرارداد، تنها شروط فاسد را حذف یا دامنه اجرای آن‌ها را محدود نمایند؛

و سوم، الزام به تفسیر در پرتو بافت تجاری، که دادرس را مکلف سازد فراتر از متن قرارداد، مؤلفه‌های نابرابری قدرت چانه‌زنی و فقدان انتخاب معنادار را در نظر گیرد.

در تحلیل نهایی، پذیرش دکترین شروط غیرمنصفانه در حقوق ایران، نه یک تقلید صرف از حقوق غرب، بلکه بازخوانی مدرن از قواعد فقهی مسلمی چون نفی عسر و حرج و ممنوعیت اکل مال به باطل است. این تحول رویکردی، با ایجاد تعادل میان آزادی

reality has led modern contract law to reconsider the limits of formal consent and to develop mechanisms for controlling oppressive terms, especially where contractual form masks substantive imbalance (Rakoff, 1983). Within this development, the doctrine of unconscionability in American law represents one of the most important abstract mechanisms for controlling contractual fairness, while Iranian law still relies primarily on traditional institutions such as freedom of contract, *khiyār al-ghabn*, public order, necessity, and scattered consumer-protection rules (Ghanavati, 2010; Katouzian, 2014).

The present study adopts a comparative-analytical approach to examine unconscionability as a mechanism of judicial control over contractual justice in American and Iranian law. In American law, the doctrine is most clearly reflected in § 2-302 of the Uniform Commercial Code, which authorizes courts to refuse enforcement of an unconscionable contract, enforce the remainder of the contract without the unconscionable clause, or limit the application of an oppressive term in order to avoid an unconscionable result. The theoretical importance of this doctrine lies in the fact that it does not merely test the formal validity of offer, acceptance, and consideration, but

rather evaluates whether the process and substance of the agreement are compatible with fairness, conscience, and reasonable commercial standards (Farnsworth, 2004). Accordingly, unconscionability functions as a bridge between law and equity: it preserves the general value of contractual freedom while preventing that freedom from becoming a legal instrument for exploitation. The doctrine therefore reflects the broader movement in contract theory from a purely bargain-based model toward a more justice-sensitive conception of contractual obligation (Eisenberg, 1982). It does not deny private autonomy, but it insists that autonomy must be meaningful, informed, and not produced by severe structural inequality, unfair surprise, or oppressive allocation of rights and duties.

A central feature of the American doctrine is the analytical distinction between procedural and substantive unconscionability. Procedural unconscionability concerns defects in the process of contract formation, including oppression, unfair surprise, lack of meaningful choice, inequality of bargaining power, hidden terms, fine print, complex legal language, and the absence of realistic alternatives. This dimension is especially visible in adhesion contracts, where the stronger party drafts the terms in advance and offers them on a take-it-or-leave-it basis, leaving the weaker party without real opportunity for negotiation (Rakoff, 1983). Substantive unconscionability, by contrast, focuses on the content of the contract and asks whether the rights and obligations imposed by the agreement are excessively one-sided, oppressive, or shocking to the conscience. Examples include grossly excessive prices, broad disclaimers of liability, severe limitations on remedies, abusive arbitration clauses, and terms that transfer disproportionate risks to the weaker party (Hillman, 1997). The interaction between these two dimensions is often explained through the sliding-scale theory, under which a strong

showing of procedural unconscionability may require a lesser degree of substantive unfairness, while highly oppressive terms may justify intervention even when procedural defects are less extreme (Slawson, 1971). This flexible model enables courts to assess the contractual relationship as a whole rather than reducing fairness to rigid formal categories.

Despite its protective function, unconscionability has also been criticized from the perspective of economic analysis of law. Economic critics argue that judicial intervention in contractual terms may undermine market efficiency, increase transaction costs, distort price signals, and create uncertainty for commercial actors. From this viewpoint, even harsh contractual terms may reflect a rational allocation of risk within a broader economic package, and invalidating such terms may force firms to raise prices for all consumers or withdraw services from high-risk groups (Kronman, 1980). This criticism is particularly relevant in relation to credit markets, standard-form contracts, and consumer transactions, where protective intervention may unintentionally reduce access to goods, services, or financing for vulnerable groups. Moreover, critics argue that standard-form contracts generate economic efficiency by reducing negotiation costs, enabling mass distribution, and creating predictable transactional frameworks (Rakoff, 1983). Nevertheless, the economic critique does not fully eliminate the normative necessity of fairness control, because market mechanisms cannot always correct informational asymmetry, monopoly power, deceptive drafting, or the practical absence of choice. Thus, the American experience reveals a continuing tension between efficiency and justice: unconscionability must be applied cautiously enough to preserve legal certainty, but not so narrowly that it becomes incapable of restraining abusive contractual power (Farnsworth, 2004; Hillman, 1997).

In Iranian law, the general law of contracts has not developed a comprehensive doctrine equivalent to unconscionability. The Civil Code remains strongly attached to the principle of party autonomy, particularly through Article 10, which recognizes the validity of private agreements so long as they do not violate mandatory law, public order, or morality, and Article 219, which affirms the binding force of valid contracts (Katouzian, 2014). Traditional institutions such as *khiyār al-ghabn* provide a partial remedy against gross disparity in exchange, but this remedy is primarily objective, price-based, and focused on imbalance between the values of reciprocal performances at the time of contract formation. It does not fully address procedural defects such as absence of meaningful choice, surprise terms, informational inequality, or exploitation of market dependence. Similarly, the doctrine of necessity does not necessarily invalidate a contract concluded under economic pressure, because Iranian law generally distinguishes necessity from coercion and treats contracts concluded under necessity as valid unless the circumstances reach a level that undermines consent. Public order and morality also possess potential corrective capacity, yet Iranian judicial practice has generally interpreted these concepts narrowly and has not transformed them into a general mechanism for reviewing unfair commercial terms. Islamic jurisprudential principles such as *lā ḍarar* and the negation of hardship provide deeper normative foundations for limiting harmful or excessively burdensome obligations, but they have not yet been systematically integrated into a unified civil-law doctrine of unfair terms (Ghanavati, 2010; Mohaghegh Damad, 2012).

The comparative findings show that Iranian law has moved toward recognizing unfair terms through scattered legislative developments, particularly in consumer-protection law, electronic commerce, banking

regulations, and judicial responses to excessive banking clauses. These developments indicate a gradual shift from a purely formal understanding of contractual freedom toward a more balanced conception of exchange justice (Adel & Shamsollahi, 2018). However, this movement remains fragmented because protective rules are dispersed across special statutes and are not supported by a general theory applicable to all adhesion contracts or structurally unequal transactions. Therefore, the main reform proposed by this study is the adoption of a general rule prohibiting unconscionable or unfair terms in Iranian contract law, inspired by the functional logic of UCC § 2-302 but adapted to Iranian legal culture and Islamic jurisprudential foundations. Such a rule should define unfairness through both procedural and substantive criteria, authorize courts to invalidate only the oppressive clause rather than the entire contract, and allow judicial modification where preservation of the contract is more consistent with justice and legal certainty. In conclusion, the reception of unconscionability in Iranian law should not be understood as a mere borrowing from American law, but as a modern reconstruction of existing Iranian and Islamic principles in response to the realities of contemporary contracting. A general doctrine of unfair terms would strengthen protection for weaker parties, reduce the abuse of standard-form contracts, improve judicial coherence, and establish a more stable balance between contractual freedom, economic efficiency, and commutative justice.

References

- Adel, M., & Shamsollahi, M. (2018). Unfair Terms in Consumer Contracts. *Private Law Research Journal*, 7(25), 89-105.
- Atiyah, P. S. (1979). *The Rise and Fall of Freedom of Contract*. Oxford University Press.
- Eisenberg, M. A. (1982). The Bargain Principle and Its Limits. *Harvard Law Review*, 95(4), 741-801.
- Farnsworth, E. A. (2004). *Contracts* (4th ed.). Aspen Publishers.

- Ghanavati, J. (2010). The Principle of Freedom of Contract, Contracts and Unfair Terms. *Islamic Studies: Fiqh and Principles*, 4.
- Hillman, R. A. (1997). *The Richness of Contract Law: An Analysis and Critique of Contemporary Theories of Contract Law*. Kluwer Academic Publishers.
- Katouzian, N. (2014). *General Rules of Contracts, Volumes 1-3*. Enteshar Joint Stock Company.
- Kronman, A. T. (1980). Contract Law and Distributive Justice. *Yale Law Journal*, 89(3), 472-511.
- Mohaghegh Damad, S. M. (2012). *Principles of Fiqh: Civil Section, Volume 1*. Islamic Sciences Publishing Center.
- Rakoff, T. D. (1983). Contracts of Adhesion: An Essay in Reconstruction. *Harvard Law Review*, 96(6), 1173-1284.
- Slawson, W. D. (1971). Standard Form Contracts and Democratic Control of Lawmaking Power. *Harvard Law Review*, 84(3), 529-566.